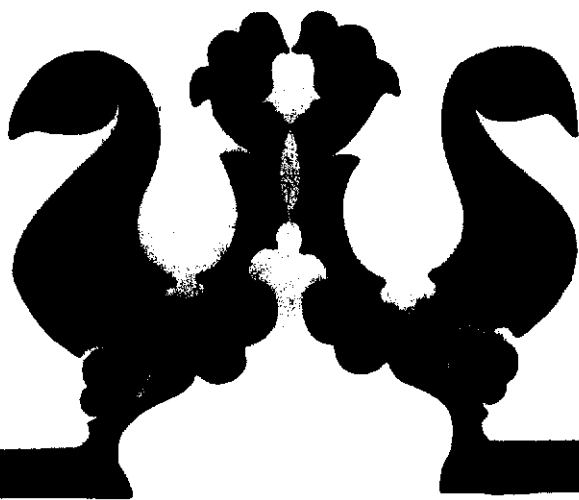


مثنوی‌های رانی چندراکران

دکتر سید امیر حسن عابدی

استاد فارسی دانشگاه دهلی

پروژه‌های علم و ادب و مطالعات فرهنگی
پرتال ملی علوم انسانی



مثنوی رانی چندراکرن بر نمونه پدماوت که یک افسانه قدیمی هند می باشد پایه گذاری شده است - اسامی اشخاص در دوداستان فوق الذکر به همدیگر اختلاف دارند، اما مضمون آنها کما بیش یکی است . در مثنوی چندراکرن قو واجین جای طوطی و چنور را می گیرند .

یک نسخه خطی مصور این مثنوی به عنوان « رانی چندراکرن »^۱ در موزه سالار جنگ^۲ موجود است و محتوی بیست میناتور مغولی می باشد . اسم و یا تخلص گوینده در خود مثنوی ذکر شده است :

خدا را سوی ناقد یک نگه آر که او گمراه شد او را بره آر
کریم حال ناقد بس تباه است دلش تاریک و روی اوسپاه است
اما هیچکدام از تذکره نویسان و فهرست نویسان راجع به شاعر سخنی نگفته اند .
سال منظومه نیز بطور قطعی معلوم نیست ولی احتمال می رود که اثر او آخر قرن هیجدهم
و یا اوایل قرن نوزدهم باشد ، مثنوی با ابیات زیر آغاز می گردد :

بنام ملهم سر نهانی صغیر آموز مرغ بوستانی

۱ - Rani Chan dra Kiran

۲ - شماره ۷۸۰ ، ۱۶۶ ، ورق .

دل مجنون به لیلی آشنا ساز سرفرهاد پر شیرین فدا ساز
 دهن را عاشق رخسار نل کرد به عالم عشق شان ضرب المثل کرد
 دل بلبل به گل پیوند کرده بعذرا جان وامق بند کرده
 ابیات ذیل روشن می سازد که گوینده عقیده شیعه^۱ اثناعشری را داشته است :
 به آب دیده زهرای معصوم بسوزد سینه سبطین مظلوم

در آغاز چند جمله به زبان عربی است و آن را می توان دلیل برای آورد که گوینده زبان عربی را نیز بخوبی می دانسته است : مثلاً می گوید :

فکیف یکون لا ادری مآلی ولی ذنب کثیر فی اللیالی

شاعر عواملی را که او را بر ساختن مثنوی برانگیخت به این نحو بیان می نماید که چند تن از دوستان یکرنگ وی در یک شب ماهتاب از قصه های عشقی لیلی و مجنون، شیرین و پرویز، نل و دمیانتی، عذرا و وامق سخن می گفتند - گذشته از این بعضی از آنها معتقد بودند که عشق از هند سرچشمه گرفته است :

شب مهتاب یاران بر لب جوی

همه شیرین زبان و نادره گوی

یکی زلف بنفشه کرده در دست

یکی از نکهت شبو شده مست

یکی سنبل صفت آشفته دستار

یکی چون سرو وامانده ز رفتار

به ذکر عشق قیس و حسن لیلی

یکی می داد خاطر را تسلی

ز شیرین قصه شیرین و پرویز

شده دیگر به محفل بر شکر ریز

یکی از حسرت آن عشق پیشه

زدی بر سینه از افسوس تیشه

یکی می گفت نل در عشقبازی

ربود از عاشقان دهر بازی

یکی گفتا که چون عذرا و وامق

نبوده در جهان معشوق و عاشق

یکی گفتا که عشق از هند برخاست

هوای هند آمد ، عشق را راست

در همین ضمن یکی از رفقا اصرار داشت و شاعر ما را ترغیب نمود تا یک افسانه

قدیمی هند را منظوم سازد:

بمن گفت آشنائی غم رسیده

جفاها از پربروئے کشیده

کلامش جمله موزون چون قدیار

همه دلکش تراز گیسوی دلدار

فصاحت بنده گوئی از او مطالعات فریبگی

شکر قربان شکر نخائے او

ترا ایزد زبانی داد گویا

رسانده صیت فضلت تا ثریا

مرا یاد است از گفتار پیشین

کهن افسانه‌ای بس نغزو رنگین

نیاز و ناز مهرویان در آن جمع

بود آن قصه بزم عشق را شمع

عیان از ملک خود کن شاعری را
 کشی در نظم این درّ دری را
 کن این قصّه در فردوس منظوم
 رسد صیت کمال تاری و روم
 اگر گیری بخود این مشکل آسان
 رسد نام بلندت تا خراسان
 کهن افسانه‌ای را تازه گردان
 سخن را زان بلند آوازه گردان

داستان

یکی از پادشاهان اجین به اسم چتر مک^۲ به شکار رفت و در راه یک قو خرید -
 این پرنده حکایات خوش آیند پادشاهان و حسینان دیارهای دور و نزدیک را بیان
 می کرد . و ازین راه شفقت پادشاه اجین^۲ را روز بروز بیشتر کسب می نمود . رانی از این
 علاقمندی پادشاه به حق قو حسادت می ورزید . روزی قو زیبایی بیانند رانی چند را کرن را
 که دختر یک راجه در منتهای غرب بوده بیان کرد :

به پرده دختری دارد چه دختر
 به چهره روکش خورشید و اختر

دو پستانش ترنج نارسیده
 ز شاخ صندلی هردو دمیده
 بود نافش ز بحر حسن گرداب
 شکم آمد به نرمی رشک سنجاب

۱ - Ujjain ، در استان مدیه پردیش (Madhye Pradesh)

۲ - Chatar Makh

سرین او که آمد پشته گل

ز گیسویش براه افتاده سنبل

تعریف حسن بیمثال چندراکرن پادشاه را بیقرار کرد . وی تاب ضبط نیاورده
بیدرننگ لباس جوگی^۱ به تن کرد و ممالکت را به وزیر دانای خود سپرده از مادر ملکه
اجازه رخصت گرفت . به راهنمایی قو و به همراهی نهصد جوان که همه در لباس جوگیانه
بودند پادشاه راه محبوب خویش را گرفت . در راه به دریای طوفانی و موج رسیدند .
پادشاه از همراهیان جدا شد و سوار قوگشته دربارا عبور کرد و بسرحد رانی چندراکرن
پا گذاشت . قو پیش رانی رفت و قشنگی اجین و قنادان و پارچه فروشان و صرافان و
زرگران و آشپزان و گل فروشان و تنبول فروشان آنجا را در نظرش جلوه گر ساخت -
تعریف شهر اجین از مشخصات مثنوی مزبور محسوب می شود ، و اغلب در این مورد
شاعر شهر خود را بیان کرده است :

به مصر و شام و روم و چین و فرخار

بگردیدیم چون گردنده پرگار

بسی در دهلی و پنجاب ماندم

از آنجا جانب قندهار راندم

زمانی در بنارس داشتم رخت

که آنجا رونماید کوکب بخت

به مترا^۲ ماهها کردم اقامت

که بینم چون تو ماه سروقامت

ختا را سیر کردم هم ختن را

در آن دیدم بسی نو و کهن را

به سوی کابل و فرغانه رفتم
 ره کشمیر آنجا برگرفتم
 همه ایران زمین را گشت کردم
 واز آنجا آب رکناباد خوردم
 به اقبال تو رفتم میل در میل
 به شطّ دجله و هم ساحل نیل
 ز سیحون آب را خوردم...
 از آنجا بر پریدم سوی بلغار

خوشا حلوائے شیرین تکلم
 که قدر قند بشکست از تبسم
 بت پسته دهان و شکرین لب
 بت بادام چشم و سبب غبغب

کدام است آنکه خیزو در نزاعم
 دگر گوید که ای غافل ز تدبیر
 ... از من تو قند از لکنتوا گیر
 ز فیض تیزی حلوائی سوهان
 همه رنجم نهان کرده سوهان
 ز لپی مازه داجی گستریده
 از آن مرغ دلی... کشیده

نشسته بردگان بزاز زیبا
 نهاده پیش خود اکسون و دیبا
 حریر از پرنیان نسترن صاف
 فزون توصیفش از تحریر و صاف
 فتاده بردگانش بسته بسته
 خزو بیلام و اطلس دسته دسته
 ز مملک‌های صافی تر ز شبنم
 بدوگانش فتاده بیش و نه کم
 برنگین چیت‌های بوته دارش
 فلک می‌آرد از انجم نثارش
 چه گویم وصف مخملهای رنگین
 که در خوابش ندیده خسروچین
 سقرلانش که در خوبی علم شد
 براو زان نام سلطانی رقم شد
 بت صراف مغرور زرو سیم
 به یکک دیدن بماند قلب دونیم
 بسوی قلب عاشق گه نظر کرد
 مگر رنگ رخ او همچو زر کرد
 ز کارت‌ان پردازم عجبها
 به دل زان نازنین بس تاب و تبها

به آن نازك تى و نازينى
 به آن گلچهرگى و مه جبينى
 به گرمى بر سر آتش نشسته
 به پيش او قيامت دست بسته

نشسته بردكان تنبولى از ناز
 نموده از كرشمه دقترى باز
 به پيشش كار عاشق جان سپارى
 دل سنگين او از رحم عارى

اگر بيند به عاشق گاه فرصت
 بصير او ببخشد پان رخصت
 پس از آن قواز حسن بينظير راجه تعريف كرد و نيز سبب آمدنش را به لباس
 جوگى بيان نمود :
 لباس جوگيان در برم كشيده
 به پاى سر به پابوست رسيده
 رانى چنان شيفته شد كه فى الفور خود را با زيور و لباس هاى گرانبها آراسته براى
 ديدن محبوب خود شتافت :

چو اين حرف از زبان او ادا شد
 پي آن نازين آفت بپاشد
 سبك آهنگ رفتن ساز کرده
 در ناز و كرشمه باز کرده

در این محل شاعر فرصتی بدست می‌آورد تا لباس‌ها و زیورها و اشیاء تزئینی آن
زمان را بیان کند :

ببر کرده لباس زعفرانے
سجاف دامن آن ارغوانے
خط باریکک از زر تابی غش
زده برطرف دامن آن پریش
به گردن عقد مروارید بسته
که پروین را از آن گردن شکسته
قرنقل را کشیده در بناگوش
جهانی زان قرنقل کرده مدهوش
بلا در بسته بر اطراف معجر
بلا دروار برده هوش از سر
بیازو بسته بک تعویذ الماس
بر آن از دیده صاحب‌دلان ...
ز خلخال جواهر زیب پا کرد
از آن صد فتنه را از سر بنا کرد
ز بس شادی چو گل بر خویش مالید
به دامن عطر جان پرور بمالید
حنا را بست بر پای نگارین
ز غازه چهره را کرده بهارین
ز غازه داد رخ را زیب تازه
غلط کردم ز رخ رنگی به غازه

به نرگس برکشیده سرمه ناز
 ادا را داد تشریفی ز انداز
 ز شانه زلف را صد تاب داده
 به آئینه ز رخ صد آب داده
 ر بوده دل به دندان مسی زیب
 معطر ساخته از گل بن جیب
 به شوخی ترك چشم از روی مستی
 حواله کرد شمشیر دودستی
 به خال هندوش از خوش ادائے
 سپرده کار کافر ماجرائے
 ادا از پیش و ناز از پس خرامان
 روان شد از صبا بگشوده دامان

از دیدن جوگی خوشگل رانی غش کرده و مضمحل گردید و طبیبان مواصلت
 آنان را چاره رنج رانی تشخیص دادند . پدر چندرا کرن بغضب درآمد ، ولی چون
 دوستان رانی تسلی دادند جوگی را احضار کرد و احوال او را جويا گشت . جوگی جواب
 داد :

بگفتا تا که باشد آب در گنگ

بخیزد از زمین گل آتش از سنگ

بود کیشم مروت مذهب عشق

بود دینم محبت مشربم عشق

بود در هند شهری سرسبزین

که نام نامی او آمد اجین

شبش دلکش تر از گیسوی دلبر

ز صبح عارضش صبحش نکوتر

زمینش حسن زا و عشق انگیز

هوایش مشک بار و عطر آمیز

سرانجام پدر چندراکرن با مشورت وزیر خود موافقت نمود و حکم داد تا پایتخت را برای عروسی ملوکانه بیارایند - مراسم عروسی در روز سعیدی که منجهان انتخاب کردند انجام پذیرفت .

پس از چندی راجا چترمک با چندراکرن مراجعت کرد . در راه با سیل عظیمی روبرو شدند که آنان را جدا ساخته به سوی مختلف برد . راجه بشهری رسید که صفاهان نام داشت و آنجا به سلطنت انتخاب گردید . چندراکرن به جزیره سراندیب رسید و پادشاه آن سرزمین وی را به دختری قبول کرد راجه چترمک کاروانسرائی بنا کرد - بر حسب اتفاق در آن کاروانسرا مسافری آمد و احوال رقت انگیز یک حسینه را بیان کرد :

کنون می آیم از طرف سراندیب هوایش خوش نسیمش سر بسر طیب

در آن کلبه بدیدم نازنینی ثریا طلعتی زهره جبینی

قوشناخت که آن حسینه چندراکرن است . مسافر از طرف راجه رفت و چندراکرن را که واقعاً همان حسینه بوده با خود آورد . راجه چترمک زمام سلطنت را به دست مردی دانا و مهربان گذاشت و بارانی به مملکت خود برگشت .

در پایان شاعر از بدبختی خود سخن می گوید و نیز بر استادی و مهارت خود فخر

و مباحثات می کند :

منم در رنج و کلک من که - طبع موزونان کشم رنجم

بسی گردیده ام در شع ، تا جرعه کش از جام جامی

ز فیضی هم بمن فیضی رسیده است
 نه این شمع و نه این سحر حلال است
 نه این باغ است فی باد بهاری
 ... از آتش دلها شرار است
 دروغی چند یاوه کرده ام جمع
 ز باغ او گلی بس خامه چیده است
 زمن گر راست پرسی این وبال است
 نه مشک چین ختن عود قناری
 تو پنداری که این خود نو بهار است
 نهادم نام آن گه سحر و گه شمع

به دیر عشق شد روشن چراغی
 چو من زین تازه گلها دسته بستم
 به قید باد کس را دسترس نیست
 شکسته از محبت تازه داغی
 به چشم باغبان نشتر شکستم
 نه خار خار کار هیچکس نیست

جگر را خون و دل را آب کردم
 دماغم سوخت بس شبها درین فکر
 ز دیده خواب را پرتاب کردم
 که از پرده نمایش یافت این بکر

من آن جادو نفس سحر آفرینم
 چرا از طعن بدفهمان هراسم
 جگر حل کرده براهل معانی
 گهی جادو گهی معشوق خواندم
 که شد کلک سخن زیر نگینم
 طبیبم نبض معنی می شناسم
 ز خون دیده کردم گلفشانی
 ز راه راستی بس دور ماندم

نسخه دیگر از مثنوی چند را کرن در کتابخانه دانشگاه پنجاب لاهور زیر شماره ۵۹۸ ثبت شده که به قول مرتب فهرست کتابخانه مزبور مولانا فضل امام قیرآبادی آن را ساخته و به نواب داراب علی خان معنون کرده است. علاوه بر این دو نسخه خطی دیگر در کتابخانه مرکزی پتیالی^۱ (پنجاب) موجود است یکی از این نسخه های خطی به مثنوی

چندرکرن^۱ و دیگری به قصه^۲ چندرکرن^۲ موسوم است .

چتروکرن^۳ از شائق

ترجمه^۴ دیگر این داستان از سداسکحه شاه آبادی متخلص به شائق چتروکرن^۴ نام دارد . یگانه نسخه^۵ خطی چتروکرن در موزه^۶ سالار جنگ^۶ موجود است که با ابیات زیر آغاز می شود:

چو کلسم سر برافرازد به افلاک رقم سازم ثنای ایزد پاک
ندارد نام خوانندش بهر نام شعاع مهر او تابد بهر نام

فلک زو فخر چتر سروران یافت مه نو رتبه^۷ تاج سران یافت
گهی در هندو و [گاهی] در مسلمان گهی گردید بید و گاه قرآن

اسم و تخلص شاعر در ابیات ذیل ذکر شده است :

سداسکحه نام من ظاهر بهر کس بود جاوید خرم نام این بس
بیا شایق حدیث عشق سرکن ز عشق اول بمشتاقان خبر کن
شائق پسر موتی لال^۱ و پدر سه فرزند سیکهو (یاسیکو یا سبکو) لال^۷ و نوازی
لال^۸ و مهاراج^۹ بود :

۲- شماره ۳۳۶

۱- شماره ۶۸

۴ - Chatru Kiran

۳ - Sada Sukh

۵- شماره ۵۷۳/۱ ؛ کاتب : Ganga Prasad ؛ سال کتابت : اکتبر ۱۸۳۸ میلادی

۶- Moti Lal فصل . ۱۹۳۸/

۸ - Nawazi Lal

۷ - Sekhu Lal

۹ - Maharaj

پدر را نام موتی لال دانی
 در دولت بروی من چو بگشاد
 بلند اقبال سیکو لال مشهور
 گرامی شان سیوم... مهاراج
 کم زان در سخن گوهر فشانی
 ز فضل خود خدایم سه پسر داد
 نوازی لعل هم زو چشم بد دور
 گرامی گوهران را دره التاج

وی در زمان حکومت اکبر شاه ثانی^۱ پادشاه دهلی وغازی الدین حیدر شاه^۲ نواب

لکنئومی زیسته است :

بمغرب حکم فرمان شاه اکبر
 یکی داده به دهلی رنگ و بورا
 ز جود عدل آن شاه جهاندار
 سراسر لکنئو گردید گلزار
 بمشرق شاه غازی الدین حیدر
 یکی بخشید رونق لکنئو را
 علاوه بر این او مدح ناصر الدین^۳ حیدر را هم سروده که ولیعهد غازی الدین حیدر
 نواب لکنئو بود :

زهی فرزندی و الاجاه آن شاه
 نصیر الدین حیدر شاه جم جاه
 شائق اصلاً از شاه آباد بوده اما زندگی خود را بیشتر در اود^۴ و بخصوص در
 لکنئو گذرانده است . او فرمانروایان انگلیسی را نیز ستوده و فتوحات ایشان در دکن^۵
 و بهیرت پور^۶ را ذکر نموده است :

کنون هندوستان را آب و رنگ است

که در وی حکمران شاه فرنگ است

به اقبال شهنشاه جهانگیر

به آسانے دکن گردید تسخیر

۱- ۱۲۱۲ - ۱۲۵۳ هجری/ ۱۸۰۶ - ۱۸۲۷ میلادی .

۲- ۱۲۲۹ - ۱۲۴۳ هجری/ ۱۸۱۴ - ۱۸۲۷ میلادی .

۳- ۱۲۴۳ - ۱۲۵۳ هجری/ ۱۸۲۷ - ۱۹۲۷ میلادی .

Deccan - ۵

Oudh - ۴

Bharatpur - ۶

چو فوج او به کوهستان قدم زد
 به حکمش والی آن ملک دم زد
 چو قهر او نمود اندک اراده
 حصار بهرت پور از پا فتاده

از اوائل عمر خود شائق سمت دبیری را به عهده داشته و به راجا هولاس رای^۱ امیر
 سرشناس دربار آصف الدوله^۲ وابستگی خاصی داشت :

ز طفلی کرده ام کار دبیران بسر بردیم در پیش امیران
 خصوصاً در حضور راجه پرفن هولاسش نام هم بارای روشن
 که در شوکت علم گردید چون خور بدور آصف الدوله بهادر
 چو آمد پیش آقا اعتبارش بملک لکنشو شد اختیارش
 تعیین ملازمت او را به فرخ آباد کشاند و فرماندار آن شهر در حق وی الثفات نمود:
 کنون چون فضل حق هم عزتم داد
 بکارو مال ملک فرخ آباد

راجع به اسبابی که انگیزنده^۳ نظم این داستان بوده شائق می گوید : وی از یک
 دانشمند که ویدا را می خواند حکایات باستانی را می شنید و ضمناً داستان چتروکرن نیز
 بیان گردید :

شنیدم از زبان بیدخوانی حکایتها کزو شد تازه جانی
 چو از عشق بتان راوی سخن راند محبت نامه^۴ چتروکرن خواند
 داستان از زمان دراز در لهجه^۵ عامیانه وجود داشته و شائق آنرا جامه^۶ فارسی
 پوشانده است :

کتابی در زبان هند دیدم از آن در پارسی نقشش کشیدم

۱ - Raje Haulas Rai

۲ - ۱۱۸۸ - ۱۲۱۲ / هجری ۱۷۷۰ - ۱۷۹۷ میلادی .

شاعر این منظومه را به استاد خود حضرت سید خلیفه عبدالرزاق متخلص به یمنی
شاه آبادی تقدیم داشت :

| | |
|---------------------------|----------------------------|
| بود لایق ز روی پیش بینی | که سازم تحفه در پیش یمنی |
| نیامد همچو استاد سخنور | به فن شاعری در هفت کشور |
| همیدون انوری گرزنده بودی | به عالم در سخنهایش ستودی |
| به گوهر سید عالی نژاد است | به کار حق پرستی بامراد است |

گوینده در تعریف شاه آباد که در کنار رود نربدا^۱ واقع است نیز سخنی گفته :

| | |
|--------------------------|---------------------------|
| بیا کلکم لب از آب گهرشوی | سخن از وصف شاه آباد برگوی |
|--------------------------|---------------------------|

دل کشمیر دارد صد تمنا که بیند لطف آب نربدا را
وی نواب دلیرخان^۲ (جلال الدین محمدخان) پسر دریاخان^۳ و بنیان گذار شاه آباد
و برادرش نواب بهادرخان^۴ مؤسس شاهجهان پور و فاتح قندهار در عهد عالمگیر^۵ را نیز
مدح کرده است :

| | |
|--------------------------------|-----------------------------|
| نباشد همچو شهری را نظیری | بنایش شد ز والاشان امیری |
| به جرأت همچو شیر آمد به عالم | چو نام خود دلیر آمد به عالم |
| بدور شاه عالمگیر غازی | دکن پامال کرد از سم تازی |
| برادر بود او را بس گرامی | بهادر دل بهادرخان نسای |
| به عهدش کس نماند از کینه ورزان | هنوز از نام او قندهار لرزان |
| بنا فرمود شهر شاهجهان پور | ز روی رونق او چشم بد دور |

۱ - Narbada

- ۲- متوفی بسال ۱۰۹۴ هجری / ۸۳ - ۱۶۸۲ میلادی .
- ۳- متوفی بسال ۱۰۴۰ هجری / ۳۱ - ۱۶۳۰ میلادی .
- ۴- متوفی بسال ۱۰۵۹ هجری / ۱۶۴۹ میلادی .
- ۵- ۱۰۶۸ - ۱۱۱۸ هجری / ۱۶۵۸ - ۱۷۰۷ میلادی .

مضامین مثنوی شائق کم و بیش بامثنوی ناقد هماهنگی دارد ، اما در چند جا اختلاف قابل ملاحظه‌ای هم به چشم می‌خورد . در چتر و کرن طاووس جای قورامی گیرد . در این مثنوی شاعر جشن رقص و موسیقی را که بر مراجعت پادشاه برگزار گردیده نیز شرح داده است :

صدای تار قانون موج در موج نوای نغمه فی اوج بر اوج
زدی زنگوله پا در خم و چم صدای چم چم آواز چماچم
گهی از عاشق بیخود نیازی گه از معشوقه خود کام بازی
گذشته ازین وی دو بیت زبان اردو را نیز نقل کرده که دلیل است بر چیره دستی وی بر شعر اردو :

رسیلین رس بهرین رس رنگت رایتن
هومین ذولتین جوین کی بساتین
کوئے شیشه کوئے پیاله سنواری
پیہا پریم کا پیو پیو پکاری
شاعر به زبان طاووس وصف زیبایی چند کون دختر چند را بهان اراجای سنگلاب را به این نحو بیان می‌کند :

ختن پابسته آن چین کا کل پریشان در هوایش زلف سنبل

به فوج غمزہ ہا غارت گر ہوش به فوج عشوہ صد طوفان در آغوش

رخش شرمندہ سازد مشتری را چه باشد رتبہ پیش او پری را

چو از پستان رنگینش خبر شد انار از عشق او خونین جگر شد

نمایان تکمہ از پستان دل بند چو زنبور سیہ بر کوزہ قند

چو برگ کبله پشتش صاف و ساده نظر وقت نظر از پا فتاده

به گرد آن پری رو در نظاره شب مهتاب چون ماه و ستاره

و در ضمن بیان این افسانه شاعر تأثیرات عشق را مصور می‌سازد:

به عالم صد بلا پرورده^۱ اوست هزاران فتنه پیدا کرده^۲ اوست

زدستش چشم در طوفان طرازی زدستش سینه‌ها در جان‌گذاری

زدست او زلیخا گشت رسوا زدستش کرد مجنون رو به صحرا

زدستش کوه‌کن جان داد برباد زدست جور او فریاد فریاد

زدست او که نل سختی کشیده نبیند در جهان هیچ آفریده

در اینجا از جای منقول ساخته:

به قول حضرت استاد جامی که نازد بر کلامش خوش کلامی

کمان عشق هر جا افکند تیر سپهداری نباشد کار تدبیر

وی جوش و هیجانی را که عاشق با آن برای ملاقات معشوق خود شتافته نیز وصف

کرده است .

بر طبق این ترجمه سفر دریائی به دیار محبوب تقریباً سه ماه طول کشید و پایتخت

چند کرون دیوارهای زرین داشت :

چو انجم جلوه گر شد در شب تار فلک گردید گوئی یاسمن زار

در شب عاشق رفت و انگشتی خود را با انگشتی چند کرون که در حال خواب

بود عوض کرد . چون چند را کرون بیدار شد نظرش بر انگشتی دیگری افتاد ، و اینجا

شاعر چند بیت زبان هندی را هم شامل کرده است که مهارت وی را در شعر زبان هندی

نیز نشان می‌دهد :

چه با کله چندر چون بدری مون دمکی

کناری سر او پر بجلی سی چمکی

رونهی وه نار البیلی انونهی گنوائی نیندمون کرکی انگونهی
 دفعه^۱ دیگر چون راجه رفت رانی بیدار شد . وزیر به سازش رخت شودام گسترده
 و عاشقرا در زمان بسنت^۱ دستگیر نمود . این واقعه به این شیوه بیان شده است :
 مشوش بود در فکر جگرسوز که خوش روز بسنت آمد دل افروز

ز عکس زرد پوشانی که دانی زمین و آسمان شد زعفرانی
 لباس زرد درهر انجمن بود گل رعنا لباس هر چمن بود
 چندرا کرن چون از اسیری راجا چترمک^۱ خبر یافت خود را در آتش انداخت
 و بی گزند بیرون آمد :

بگفتا بی گنه بدنام گشتم هم از امید خود ناکام گشتم
 پس از اینکه هویت چترمک بر پدر چندرا کرن روشن گردید مؤخرالذکر سیمبر^۲
 را ترتیب داد ، و چندرا کرن با زیبایی و رعنائی بی مانند خود جلوه گر شد :
 در آن محفل که شاهان صف کشیدند
 تو گوئی در چمن گلها دمیدند

زهم قومان پی کابین دختر علوم انسانی و شادمانی محفل که نام او سیمبر

به روی سروران چون یک نظر کرد
 چو مژگان صف بصف زیرو زبر کرد
 و حلقه گل را در گردن چترمک^۱ انداخت و به مهمانان پان^۳ تعارف شد :
 پس آنکه بهره پان کرد موجود ز محفل بر یکی برخاست فرمود
 شائق در تصویر کشی مراسم عروسی مختصات بومی و محلی را نیز مشمول داشته

است . تزئین عروس با جواهر گرانبها را وصف می کند :

کرن را چون عروسان کرد هر هفت
 تنش را زیب داد از بس زربفت
 مرصع زیور از سر تا پیا ساخت
 مطلا چادری بر فرقتش انداخت
 به سیمین ساعدش بستند یساره
 گل از رشکش گریبان کرده پاره
 نمایان در لباس او کناری
 چو برق از دامن ابر بهاری

و نمایش آتش بازی بچه اندازه استادانه بوده :

شد آتشبازی از هر سو شرر بار نظر گردید یکسر آتشین کار
 شد از هت پول اریزان آتشین گل کزو گردید حیران چشم بلبل
 ز گلهائی که هر سو پول جری ریخت ز عالم تیرگی چون دود بگریخت
 بهار پول جری هر کس که دیده ز گلزار ارم رو در کشیده
 چو چرخ گشت هر جانب شرر بار به چرخ آمد فلک مانند پرگار

از اینجا شاعر شرح جدا گانه ای می دهد . در مراجعت از سفر عروس باردار بدرد زده
 دچار شد و همینکه ایشان بر جزیره ای قدم گذاردند پسری زیبا زائید . راجه در پی
 دارو رفت و در این عرصه طاووس خود را آتش زده و هلاک ساخت . در غیاب راجه
 چندر کرن بیهوش شد و چاکران بازرگان پیری که از حسن و آرایش رانی خیره شده
 بود او را بردند :

در آن ظلمت رخ او در نظاره چو در تاریک شب روشن ستاره
 مرصع زیورش از لعل و گوهر مذهب بر سرش زرتار چادر

به پایش زیب ده زرینه زنگول بگوشش چون گل رعنا کرن پول^۱
بازرگان خواست بارانی بخوابد ، ولی چون او تن در نداد لباس و جواهر و بچه
نوزاد را بزور گرفت :

هم از آغوش او بگرفت فرزند که ازوی بود آن غمدیده خرسند
در همین ایام پادشاه آن دیار درگذشت ، و چون وارثی نداشت که جانشین او
گردد مردم چترمک را بر تخت سلطنت نشاندند . پس از ده سال بر حسب اتفاق رانی
پسر خود را دید و شناخت . آنان (رانی و بازرگان) برای دادخواهی پیش راجارفتند.
راجارانی را شناخت و حکم داد تا بازرگان را زیر پای فیل لگدمال کردند . رانی برای
زندگی طاووس دعا خواند و آن دوباره حیات یافت . سرانجام راجه سلطنت تازه یافت را
به وزیری دانا تفویض نموده و به همراهی نهصد اسیر به کشور خود برگشت .
ایات زیر ماه و سال نظم مثنوی را واضح می سازند :

دلم زین عید از بس شاد کام است که ختم مثنوی ماه صیام است
گذشت سال هجری تا به این حال هزار و دوصد و چل بعد دو سال

هم از راه دعا تاریخ گفتم پسندی گر در معنی بسفتم
کتابم را بحق اهل اخلاق خدا از بسن . . . در آفاق
شخصی به اسم ماوجی رام^۲ از اهل سندی^۳ درین موضوع تاریخ گفته است :
بود موجی عزیز خاطر من که ساندی باشدش مأوا و مسکن
چنین تاریخ گفت از روی اعداد که دور از چشم بدبین مثنوی باد
و از مهارت و استادی شائق در هنر شعر گوئی نیز تعریف کرده است :
. . . دهر موزون طبع شایق که در نازک خیالی است فایق
نگارین نامه چتر و کرن گفت که می داند به این خوبی سخن گفت

شائق تعدادی از لغات هندی را بکار برده است :

بتفہیمش ملک گردید دنگل شدش در شاہراہ عقل منگل
 قدم چون ماند بر در آن قلندر برآمد از کسان آواز ہر ہر
 علاوہ بر این بعضی کلمات عامیانہ نیز بکار رفته است کہ با فارسی نامأنوس جلوہ

می‌دهد :

بارکان کچہری تخت شاہی مفوض کردہ ابن سوگشت راہی
 مثنوی شائق از حیث محاسن شعری بر مثنوی ناقد فوقیت دارد .

